بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 11 بهمن 1390.

مرحوم شهید صدر روایات عرضه بر کتاب را سه دسته کرده اند. یک دسته روایاتی است که شرط حجّیّت خبر را موافقت با کتاب قرار داده است. یک دسته روایاتی است که حکم کرده است حدیث مخالف کتاب از حجیت ساقط است. در ذیل این دسته سوم، ایشان این بحث را مطرح کرده اند که، روایت دسته سوم از روایات دسته سوم یکی روایت سکونی هست که در آن تعبیر ما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فذروه. شبیه همین هم در راویت جمیل بن درّاج هست که از جهت سندی روایت دوم اعتبارش روشن تر است. خب این بحث را عنوان کرده اند که احادیث ما بعضی هایشان مضمونشان در قرآن هست و موافق است و بعضی هایشان مخالف است. اکثریتشان نه موافق است نه مخالف. به حسب فهم عرفی بعید به نظر می رسد که این روایات ناظر به اکثریت احادیث نباشند. بنابراین یا باید مراد از موافق را عدم المخالف بگیریم یا باید مراد از مخالف را عدم الموافق بگیریم. بنابراین فوق ما یقال که دلیل مجمل هست چون نمی دانیم کدام را باید به دیگری ارجاع دهیم ولیکن نه، اجمالی ندارد باید مراد از موافق را عدم المخالف بگیریم. به دلیل اینکه اگر مراد از موافق عدم المخالف نباشد و مراد از مخالف عدم الموافق باشد و شرط حجیت خبر عدم المخالف باشد، لازمه مطلب این است که اکثریت احادیث که مضمونشان نه در کتاب وارد شده است و سلبا و ایجابا کتاب نسبت به آنها سکوت دارد اینها از حجیت ساقط شوند در حالی که سیره متشرعه بر حجیت این دسته اخبار است خود همین کاشف هست که مراد از موافقت عدم المخالفه هست. این فرمایشی هست که در تقریرات آقای حائری به مرحوم آقای صدر نسبت داده شده است. در تقریرات آقای هاشمی دقیقا برعکس است. می گویند که خیر باید مراد از مخالف عدم الموافق باشد و آن به یک استدلال دیگری مطلب را نقل کرده است که کاملا فرق دارد. حالا آن را بعد در موردش صحبت می کنیم. در مورد فرمایش آقای حائری ما یک تکمله ای در جلسه قبل هم ذکر کردیم که در لابه لای فرمایش اقای صدر هم هست. آن این است که اساسا با توجه به انتظاری که متشرعه از شریعت دارد که جزئیات احکام در کتاب بیان نشود و در سنت بیان شود، خود همین انتظار کشف می کند که شرط حجیت خبر این نیست که مضمونش در کتاب وارد شود. اساسا شأن سنت، بیان مطالبی هست که اصلا کتاب به او ناظر نیست. خود همین قرینه متصله هست برای اینکه مراد از موافقت را عدم المخالفه بگیریم. این محصّل عرض دیروز اما من اینجا امروز می خواهم یک تحلیلی در مورد اصل این مطلب که شهید صدر می فرمایند که یا باید مراد از موافق عدم المخالف باشد یا مراد از مخالف عدم الموافق باشد، این را ما تحلیل کنیم اصلا امکان ثبوتی قضیه چگونه است حالا به بحث اینکه چه چیزی استظهار می شود فعلا کاری نداریم. اینکه مراد از موافق عدم المخالف هست یا برعکس یعنی آیا معنایش این است که مجازا از کلمه موافق، عدم المخالف اراده شده است؟ یک همچین احتمالی ممکن است بدهیم؟ اینجا اگر مراد از موافق عدم المخالف بخواهیم بگیریم، این مجازا خیلی مناسب است. مجازا قابل پذیرش هست. اگر نگوییم که اصلا معنای حقیقی است. چون یک معنای موافق این است که سازگار بگیریم. این دو تا با هم موافق هستند یعنی دعوا ندارند درگیری ندارند، با هم دیگر کاری نداریم، هم زیستی مسالمت آمیز دارند به تعبیر امروزی ها. اگر نگوییم یکی از معانی موافق، سازگاری و عدم تعارض و دعوای بین دو شیء هست، لا اقل حمل معنای موافق به این معنا مجازا یک معنای خوبی است. هیچ اشکالی ندارد. ولی اینکه یک چیزی به مجرد اینکه مضمونش در کتاب نیست بگوییم مخالف کتاب است. تناسب ندارد این. مجازا هم درست نیست. مجاز وابسته به حسن تبع هست. و به تعبیر دیگر مجاز در جایی هست که در آن ادعای حقیقت می شود. چیزی که قرآن نسبت به او سکوت دارد بگوییم که مخالف قرآن است. این هیچ تناسبی ندارد. نه حسن طبع دارد چنین استعمالی نه ادعا و تأوّل و دعوای که مصحح استعمالات مجازی هست در آن وجود دارد. هر کلمه ای را در هر معنایی نمی شود استعمال کرد. باید بشود ادعائا آن معنا را از مصادیق معنای حقیقی دانست. فرض کنید انسان را ما می توانیم در انسان عادل به کار ببریم به اعتبار اینکه ادعا می کنیم که اصلا انسانیت در غیر انسان عادل نیست. ولی نمی شود انسان را در یک عدّه خاصی که هیچ ویژگی ای ندارند حمل کرد. در صورتی یک لفظ را می شود در معنای دیگر به کار برد که بشود ادعا کرد که، ولو ادعائا این معنا ها را مترادف بگیریم و از مصادیقش بدانیم. اینجا حمل موافق بر عدم المخالف این شرط را دارد ولی حمل مخالف بر عدم الموافق این شرط را ندارد به مجرد عدم الموافقت نمی شود تعبیر مخالف را به کار برد. بنابراین اصلا این دو تا بحث اجمال را که ایشان طرح می کنند به نظر می رسد که این اصلا وجهی اجمال ندارد. بله یک تصویری گاهی اوقات در کلمات آقایان هست ممکن است به این تصویر ما این دو احتمال را مطرح کنیم. آن این است که گاهی اوقات بعضی از شرط ها از باب مثال است. ما بگوییم موضوع ثبوتی، مطلق عدم الموافقه بوده است. خبر مخالف که یکی از مصادیق عدم الموافق است را ذکر کرده است از باب مثال. کما اینکه مرحوم نایینی در مواردی که دو شرط وارد شده باشد که مفاهیمش با هم دیگر مخالف باشند، اذا غسلته فی ماء جارٍ فمره فاذا غسلته فی المرکن فمرّتین، ایشان اینگونه می گوید که ذکر شرط دوم از باب احد مصادیق مفهوم صدر است. اینگونه تعبیر می کنند. این هم ما این جور بگوییم که ذکر عدم المخالف به اعتبار ذکر مخالفت، می گوید خبر مخالف حجت نیست چون خبر مخالف یکی از مصادیق خبر غیر موافق هست. از آن باب و الا ملاک عدم الموافقت است. از این باب ذکر شده است. ولی به نظر می رسد که هر جا را نشود مثال .... کرد. ببینید گاهی اوقات عرف یک مورد خاص را ذکر می کند که از جمله متکلم یک مصداق را ذکر می کند یک خصوصیاتی دارد ولی به نظر عرف این خصوصیات دخیل در حکم نیست. این وجه لا شک بین ثلاث و الاربع. خب حکم مال مطلق انسان است ولی رجل را که ذکر می کند خصوصیتی از آن فهمیده نمی شود. خب بگوییم از باب مثال هست برای مطلق انسان. ولی آیا صحیح هست در جایی که اگر اینجا می گوید شک عالمٌ بین ثلاث و الاربع. یعنی شک المجتهد بین الثلاث و الاربع. مجتهد اگر شک بین ثلاث و اربع کند حکمش این است. خب حالا مشکلتان خصوصیت دارد که اینجا خصوص مجتهد را شما دارید ذکر می کنید؟ مثال بودن هم هر چیزی را نمی شود مثال ذکر کرد. در ما نحن فیه هم اگر فرض کنیم که موضوع ثبوتی عدم الموافقت است و شرط حجیتش این است که باید موافق باشد. آن که مخالف هست مخالفتش خصوصیت ندارد اینکه کتاب دارد این را نفی می کند مضمون خبر این خصوصیت ندارد. چون مثبتش نیست چون کتاب دلیل بر این مدعا نیست از حجیت افتاده است. خب مخالفت چه خصوصیتی دارد؟ مخالفت خصوصیتی ندارد. ذکر مخالفت در اینگونه جملات، کاللغو هست یعنی عرفی نیست که ملاک ثبوتی روی عدم الموافقت باشد و مخالفت را ذکر کند. آخه مخالفت مثال برای مطلق

سؤال:

پاسخ: مصداق بارزش نیست. مصداق بارز عدم الموافقه معنایش این است که شرطش این است که باید موافق باشد. یعنی فرد نادر هم هست حتی.

سؤال:

پاسخ: مصداق بارزش نیست یعنی یک حیثیتی در آن وجود دارد که آن حیثیت هیچ دخالتی در حکم ندارد. حیثیت مخالفت. فرض این است که مخالف بودن خبر با این مضمون دخالت در حکم ندارد. چون موافقت باید موافق باشد و مخالف موافق نیست حکم را ثابت کردیم

سؤال:

پاسخ: شاه فرض نیست شاه فرض یعنی چه؟

نکته را توجه فرمایید. فرض این است نکته ای که سبب شده است که مخالفت از حجیت بیفتد نه به خاطر اینکه چون دعوی می کند. به دلیل اینکه مخالفت موافق نیست هست. پس ذکر مخالفت چه خصوصیتی دارد؟ یعنی به تعبیر دیگر مخالفت از تعبیراتی است که عرف احتمال خصوصیت در آن می بیند. در جایی که یک عنوان به نظر عرف احتمال خصوصیت داشته باشد، ذکر او به عنوان مثال قطع است. رجل، احتمال خصوصیت نمی دهد با توجه به اینکه مرأه یکی است با رجل حالا رجل را ذکر کرده است. ولی در جایی که ما احتمال خصوصیت بدهیم و بگوییم که عالم اگر فلان کار، فرض کنید شما بگویید که پوشیدن لباس ناجور برای مطلق انسان ها در جامعه اشکال داشته باشد. لباس آستین کوتاه پوشیدنش اصلا ممنوع باشد. بگوییم طلبه ها اگر لباس آستین کوتاه بپوشند اشکال دارد. در حالی که طلبه هیچ خصوصیتی ندارد. مطلق انسان های جامعه نباید با لباس آستین کوتاه بیرون بیایند. خب این غلط است اینکه گفته است طلبه خصوصیت ممکن است عرفا ممکن است طلبه به دلیل ویژگی های خاصی که دارد خصوصیت داشته باشد و حکم دائر مدار طلبگی باشد به دلیل اینکه طلبه باید یک سری شئونات را رعایت کند که مردم عادی موظّف به رعایت آن شئونات نیستند. اینجا هم همین است وقتی که ما احتمال عرفی می رود که مخالفت دخالت داشته باشد در موضوع ثبوتی حکم، و عرف در واقع معنایش این است که عرف این را از باب مثال نمی فهمد. اگر مخالفت را ذکر کرده است یعنی اینها دخیل در حکم می بیند. پس نمی تواند موضوع ثبوتی مطلق عدم الموافق باشد. این هم نیست. پس اصلا این اگر ما باشیم و این احتمالاتی که شهید صدر فرموده است منهای جهات خارجی ای که ایشان قرینه اقامه می کنند اصلا باید حتما موافق به معنای عدم المخالف باشد. اینکه مخالف را به معنای عدم الموافق بگوییم اصلا وجهی ندارد. اصلا احتمال ثبوتی ندارد.

سؤال:

پاسخ: یعنی فرض این است که آخه یک چیزی که قرآن اصلا به آن ناظر نیست بگوییم مخالف قرآن است. فرض کنید ما می گوییم که یک روایتی وارد شده است که می دانید یاد چه افتادم؟ یک بنده خدایی بود می گفت کسی آمده بود پیش آقای صدر گفت که با یک عالم سنی بحثم شد نتوانستم جوابش را بدهم و ماندم. در امامت ابو بکر انا فتحنا لک فتحا مبینا. ندانستم چی جوابش را بدهم. آقای صدر گفته بود که این که جوابش واضح است می گفتی این آیه نسخ شده قل هو الله احد.!! حالا وقتی شخص جواب بی ربط می زند جوابش هم بی ربط است دیگر. شما بگویید که آیا قانون معروف فیزیکی ای مساوی ام سی دو، این قانون معروف مخالف قرآن است. چون قرآن به این ناظر نیست. می شود گفت مخالف قرآن است. سکوت را ضدیت معنا کنیم. یک موقعی است باید قرآن ناظر می شد و در مقام آن یک نوع دلالت سکوتی است آن مورد بحث ما نیست. بحث این است که مجرد اینکه جایی که اصلا جای آن نیست که قرآن بیان کند. مثلا جزئیات احکام. فرض این است دیگر، در جزئیات احکام که اصلا زمینه آن نیست که آیات قرآن به آن ناظر باشد. همین که قرآن مطلب را سکوت کرده است و تعرض نکرده است بگوییم مخالف است. این اصلا عرفیت ندارد تناسب عرفی وجود ندارد بنابراین آن احتمال اصلا جا ندارد. اصل بحث یک نکته دیگر است یک احتمال سومی هست که شهید صدر در ابتدای کلام خیلی واضح آن را می خواهد نفی کند و اصلا به عنوان اصل موضوع ابتدا گرفته است. آن این که بگوییم که اصلا این روایت ناظر به مواردی که موافق و مخالف نیست و آیات قرآن متعرض این موضوع نیست نباشد. ایشان می گوید که این که بعید است. این را از اول خیلی دنبالش نمی رود. در حالی که این بعید نیست. ببینید اینکه ما از این روایت حکم این صورت را اصلا استفاده نکنیم نسبت به اینکه مواردی که نه موافق است نه مخالف است حیران بمانیم خب این بعید است. ولی ما ممکن است بگوییم که این روایات در مقام بیان یک شرط زائد است. می گوید در جایی که مضمون یک روایت در قرآن هست، شرط حجیت این است که مخالف کتاب نباشد. در جایی که مضمونش در کتاب نیست شرط زائدی ندارد همان شرایط عامه حجیت که وجود دارد، وثاقت راوی عدالت راوی، هر چه را در حجیت خبر شرط می دانیم همین جا هم شرط است. آن هیچ مستبعد نیست. یعنی در واقع ما از این روایت می فهمیم، ولو به اطلاق سکوتی اش، به اینکه جایی که یک خبری در قرآن مضمونش وارد نشده است آن شرط جدید ندارد. همان شرایط بدوی حجیت خبر آن مورد را هم شامل می شود. خب اگر این را گفتیم هیچ مشکلی ندارد بنابراین این روایت ولو بالملازمه ولو به اطلاق سکوتی و اطلاق مقامی و امثال اینها حکم جایی را که یک خبری مضمونش در قرآن نیامده است را بیان کرده است. هیچ مشکل خاصی ندارد. واقعش هم این است که خیلی وقت ها همین جور است.

سؤال:

پاسخ: نه این جور نیست. دقیقا حالا یک تعبیر را برای شما بیاورم، عین همین تعبیر در اخبار علاجیه هم هست حالا من این روایت را بخوانم روایت عبد الرحمن بن ابی عبدالله.

قال الصادق علیه السلام اذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فردّوه فان لم تجدوهما فی کتاب الله فاعرضوهم علی اخبار العامه فما وافق اخبار العامه فدعوه فما خالف اخبار العامه فخذوه.

پس جایی که لم تجدوهما فی کتاب الله اصلا از مقسم خارج بوده است. می گوید به کتاب خدا عرضه اش کنید. اگر مضمونش در کتاب خدا بود این دو قسم است. یعنی مقسم جایی است که مضمون روایت در کتاب موجود است. تعبیری که ما داریم عین همین تعبیری است که در اخبار علاجیه وارد شده است. هیچ تعبیر خاصی نیست. بله عرض کردم اگر این روایت ولو بالملازمه از آن حکم صورت اکثریت اخبار استفاده نشود خب بعید است شما بگویید که بالاخره ما نسبت به اکثریت موارد چه باید بکنیم خب می مانیم که حکمش روشن نشود بعید است و امثال اینها. ولی اینکه ما میگوییم که این روایت ناظر به این مطلب هست بالملازمه از آن استفاده می شود در مورد خبری که کتاب در موضوعش نفیا و اثباتا حرفی نزده است شرط جدید وجود ندارد این هم از همین مطلب استفاده می شود.

این پس بنابراین تا اینجا ما به این نتیجه می رسیم که اساسا حالا هر جور تحلیل کنیم، چه حالا تحلیلی که شهید صدر م طرح کرده اند یا تحلیلی که ما مطرح می کردیم که اصلا این ناظر به اکثر موارد نیست و اکثر موارد طبق اصل اولیه باید مشی کنیم علی أی تقدیر نتیجه بحث تا اینجا این است که مواردی که خبر نه موافق کتاب هست نه مخالف کتاب است این حدیث نمی خواهد حجیتش را بحث کند. این فرمایشات دقیقا بر خلاف بحث هایی هست که شهید صدر در تقریرات آقای هاشمی به ایشان نسبت داده شده است. در تقریرات آقای هاشمی در مورد این روایت سه تا احتمال مطرح می کند. احتمال اول اینکه اصلا ناظر به احادیث نباشد و ناظر به قیاس و استحسان باشد که می گوید اینها درست نیست و این احتمال چون تصریح می کند که این روایت در مورد اخبار هست. احتمال دوم اینکه همین احتمالی که ما تأیید می کردیم که اصلا نسبت به مواردی که نه موافق باشد نه مخالف باشد سکوت کرده باشد و امثال اینها، ایشان هم می گوید که تعبیر این روایت ظاهرش این است که ضابطه می خواهد بدهد و نباید شقّ ثالث داشته باشد و امثال اینها بعد دو احتمال دیگر باقی می ماند یکی اینکه مراد از موافقت، عدم المخالفه باشد و یکی هم این است که مراد از مخالفت، عدم موافقت باشد احتمال چهارم. و بعد می گوید احتمال چهارم متعیّن است. می گوید که چرا؟ می گوید چون در صدر این روایت تعبیری دارد می گوید انّ علی کلّ حقّ حقیقه و علی کل ثواب نورا فما وافق کتاب الله فخذوه فما خالف کتاب الله فذروه. چیزی که موافق کتاب هست کأنه این ذیل تصریح بر صدر است. می گوید آن که موافق کتاب الله هست چون نور دارد، این نور سبب می شود که حجیت و اعتبارش را درک کند.

سؤال:

پاسخ: بنابراین می خواهد بگوید چون جایی که موافق کتاب است این نور در آن موجود است و جایی که مخالف هست این نور موجود نیست. پس ملاک موافقت هست که نورانیت دائر مدار او هست. این تقریبی هست که ایشان اینجا می کنند. بعد روایت را حمل می کند بر تقیه. روایت را بر اصول دین حمل می کند می گوید بنا براین این روایت مضمونش مضمون این است که شرط حجیت خبر را شاهد داشتن و اینها می داند که آنها قابل اخذ نیست و این عبارت را اینگونه معنا می کند و نهایتا از اعتبار به یک معنا می اندازد. نهایتا روایت را از اعتبار می اندازد. ما در مورد این مضمون قبلا اینکه مفاد این روایت چیست قبلا صحبت کردیم. من حلا می خواهم مجددا همان بحثی که قبلا صحبت کردیم با یک تعبیر دیگر بیان کنم. یک بحثی را شهید صدر مطرح کرده است ابتدا من اشاره اجمالی به این بحث کنم بحث خیلی واضحی است من خیلی نمی خواهم وارد تفصیل آن بحث شوم مطالب ایشان مطالب درستی هم هست. اجمال آن بحث را عرض می کنم. یک بحثی ایشان مطرح رده است روایتی که ما وافق کتاب الله فخذوه، آیا این می خواهد حجیت جدیدی را تأسیس کند؟ می خواهد بگوید چیزی که موافق کتاب باشد ولو اینکه شخص کاذب جعال آن را بیاورد پذیرفته می شود؟ موافقت کتاب یا اینکه می خواهد بگوید که نه باید شرایط دیگر را داشته باشد ولی در واقع تعبیر ایشان این است که آن که موافق کتاب هست در واقع آن مانعی که از اعتبار خبر در خبر مخالفت هست آن مانع را ندارد. در مقام اثبات مقتضی نیست. مقتضی حجیت همان وثاقت راوی عدالت راوی، آنها باید باشد. این در مقام دفع مانع است. جزء اخیر علت تامه را می خواهد بیان کند. می خواهد بگوید که اگر قرار باشد که حجت باشد باید دیگر مخالف نباشد آن مانعی که از حجّیت هست آن را می خواهد نفی کند. ایشان نهایتا می گوید که مراد همین است و به دلیل اینکه نفس موافقت، نفس موافقت که دلیل بر این نمی شود که خبر صحیح باشد. مجرّد اینکه یک خبری موافق کتاب باشد که دلیل بر صحتش نیست. ایشان همین نکته را اینجا متذکر می شود می گوید اماریت و کاشفیت و نفس موافقت با کتاب، طریقیت و کاشفیت بر صحت خبر که ندارد. پس فقط آن که هست مخالفت طریق بر عدم هست. و الا مجرد اینکه فرض کنید که آیه قرآن بیان کرده است که خدا قل هو الله احد من می گویم که قال الصادق الله احد. مجرد اینکه خبر من با خبر قرآن مطابقت دارد معنایش این است که من دارم راست می گویم؟ از خودم ممکن است در آورده باشد. مجرد اینکه مضمون خبر با مضمون کتاب یکی است که دلیل بر این نیست که ناظر شده باشد. این را مرحوم شیخ طوسی هم در عدّه چند جا تصریح دارد که مجرد موافقت مضمون یک خبر با مسلّمات با عقل با آیه و اجماع دلیل بر صدور نیست. صرف این است که این مضمون صحیح است اما اینکه حتما صادره از معصوم شده است که نیست. بنابر این ایشان از اینجا این نتیجه را می گیرد که در واقع مراد از اینکه خبر موافق حجت است، یعنی خبر موافق، آن مانعی که در خبر مخالف هست که مانع حجیتش می شود را باید چون ندارد بنابراین آن حجت است. ببینید این دو بحث با هم دیگر کاملا منافات دارد. معنای این فرمایش اخیر این است که آن چیزی که مناط حجیت در خبر موافق بوده است نه صرف موافقتش است چون موافقت جنبه طریقیت ندارد برای اعتبار. آن نورانیت و نمی دانم نور بودن و ثواب بودن موافقت به آن کاری ندارد. بله آن ظلمت و تاریکی که در اثر مخالفت ایجاد شده است در خبر موافق نیست. با توجه به این فرمایش ما قبلا این نکته را اشاره کرده ایم که در واقع مفروض کلام در این روایت این است که خبری که ذاتا اقتضا حجیت دارد یعنی نور ذاتی در آن وجود دارد. اگر این خبری که اقتضا ذاتی دارد یعنی از آدم راستگو نقل شده است مخالفت قرآن در آمد و این مخالفت قرآن نور ذاتی اش را از بین می برد. در مقام اعطای اصل نورانیت نیست. اصل نورانیت به خاطر آن شرط دارا بودن شرط ذاتی حجیت است آن که راوی اش ثقه است. چون راوی اش ثقه است نورانیت یعنی اینکه طریقیت به واقع داشتن نورانیت یعنی این. اقرب به واقع بودن. اقربیت به واقع و طریق بودن به واقع خبر ناشی از این است که گوینده اش شرایط اعتبار را که وثاقت و مثلا صحت مذهب و هر شرطی که ما در حجیت خبر می دانیم. آن وابسته به این است که مبنای ما در حجیت خبر چه باشد. بنابراین این خبر نمی خواهد اصل نورانیت را اثبات کند. این خبر می خواهد بگوید که آن ظلمتی که باعث می شود که نورانیت ذاتی خبر را از بین ببرد، آن ظلمت در خبر موافق نیست. در خبر مخالف هست. پس بنابراین نتیجتا این می شود خبر موافق نورانیت دارد چون نورانیت ذاتی اش که بوده است مانعی هم نیامده است آن نورانیت را از بین ببرد. ولی خبر مخالف ولو آن نورانیت ذاتی اش بوده است این مانع جلوی آن نورانیت ذاتی اش را گرفته است و نورانیتش را از بین برده است. نتیجه بحث دوم دقیقا همین می شود دیگر. دقیقا این دو تا را خیلی من تعجب کردم در تقریرات آقای هاشمی. این دو بحث پشت سر هم هست. و چطور اینها را با هم دیگر ایشان هماهنگ کرده است و امثال اینها من نفهمیدم. بر خلاف تقریرات آقای حائری هم هست. اقای حائری دقیقا برعکس این مطالب را به ایشان نسبت می دهد. یک موقعی یک لفظی را آقای صدر گفته است به آن ... نبوده چه بوده است به هر حال چیزی که به آقای صدر در این دو تقریر نسبت داده شده است کاملا مخالف است. بحث آقای هاشمی علاوه بر اینکه مطلبش ناتمام است یک نوع تناقض دو مبحث را هم با هم همراه دارد ولی تقریرات آقای حائری پخته تر و روشن تر است. بنابراین نتیجه این بحث این می شود که ما علی أی تقدیر، خبر موافق را عرض کردم حالا علاوه بر اینکه آقای هاشمی در تقریراتش نهایتا معنای خبر را می کند و خبر را از اعتبار هم می اندازد. اینجا یا باید حمل بر تقیه کنیم یا بر اصول دین حمل کنیم اطلاقش را به جاهای دیگر حمل می کند و اصول دین هم حل مشکل نمی کند. با اینکه اصول دین آیا کتاب خدا آیا مراد از اصول دین چیست؟ کلیات اصول دین؟ خب بله کلیات اصول دین کتاب ناظر به آن هست. اینکه قیامتی هست و خدایی هست و پیغمبری هست و تکلیف و ارسال رسل و انزال کتبی هست. ولی عمده بحث هایی که در روایات هست جزئیات اصول دین است. اصول دین اینکه تمام خبر هایی که به جزئیات اصول دین ناظر هست را بخواهد بگوید که آنها اعتبار ندارد اگر این بحث ها باشد، آن هم همه اشکالاتی که ایشان مطرح می کند باز زنده می شود. می گوید که باید حمل بر تقیه کنید. تقیه چه نکته ای دارد؟ این بحث آقای هاشمی فی نفسه هم از اعتبار انداختن این اخبار و داغون کردن این احادیث هست. علاوه بر اینکه تناقض دارد و خود مطلبش هم مطلب صحیحی نیست. بنابراین نهایت آن مطلبی که شهید صدر هم شاید مراد ایشان این باشد و باید هم این مطلب را بفرمایند این است که شرط حجّیّت خبر، عدم المخالفه با کتاب است. نه اینکه موافقت با کتاب شرط حجیتش باشد. خب حالا بیاییم در بحثی که دیروز عنوانش را مطرح کردیم.

سؤال:

پاسخ: نه ما می خواهیم این روایت را به اعتبار موافقت با قرآن می گوییم که این نورانیت دارد نورانیت در روایتی که از قرآن ناشی شده است. یعنی قرآن سبب میشود نورانیتی به روایت بدهد. نورانیت از قرآن ناشی می شود ولی موضوع نورانیت مثل یک چراغ قوه ای است که نور ایجاد می کند ولی نور را در روایت ایجاد می کند.

سؤال:

پاسخ: بحث سر همین است می گوید آن که مخالف کتاب هست، قرآن ضد آن را روشن می کند. یعنی می گوید که ضد آن درست است. وقتی ضد آن روشن شد، این خودش دیگر طریقیت، یعنی به تعبیر اصولی بیان کنم در واقع این روایت می خواهد بگوید که مخالفت با کتاب طریق هست برای عدم صحت خبر. نه موافقت با کتاب طریق هست بر صحت خبر. یک خبری که موافق کتاب هست به اعتبار اینکه طریق العدم ندارد اعتبار پیدا کرده است.

سؤال:

پاسخ: نورانیت را به این معنا یعنی کتاب نورانیت به ضدّ آن نداده است که باعث شود که

عرض کردم نورانیت را باید همین معنا کنیم. گفتیم با توجه به بحث دوم که شهید صدر مطرح می کند و اینکه این روایت در مقام بیان شرط اقتضای حجیت نیست. مقتضی حجیت مال قبل باشد. این برای دفع مانع است. اگر به معنای دفع مانع باشد باید نورانیتی که از قرآن می آید به معنای استمرار نورانیت ذاتی باشد. یعنی قرآن در اینجا کاری نکرده است که آن نورانیت از بین رود. اگر یک جایی خبر مخالف قرآن باشد، قرآن نشان میدهد که اینجا نورانیت ذاتی دیگر نیست. چون ضدّ آن را نور می دهد. وقتی ضدّ آن، نقیض آن، بخواهد صحیح باشد این دیگر نباید صحیح باشد.

سؤال:

پاسخ: نه کلاله یک چیز خاص است در ارث. خصوص بحث ارث جزئی تر را ذکر کرده است منهای بحث ارث. فرض کنید بحث عبادات، صلوه. ببینید احکامی که صلوه دارد. صلوه هزاران حکم دارد. چند تا در قرآن آمده است؟ حتی همان ارث هم که می گویید ارث هم احکام زیادی دارد انقدر احکام زیاد دارد که ذکر کلاله می شود کلیات. کلیات اضافی داریم یعنی میزان کلی و جزئی خودش یک عنوان اضافی است. کلاله به یک معنا خودش یک حکم کلی است. خب احکام اساسی را بیان می کند. ولی باز نسبت به نماز، بیشتر وارد جزئیات خداوند در بحث ارث شده است. حالا به هر دلیلی که خود قرآن بیشتر روی آن

سؤال:

پاسخ: به ارتکاز ما این است که قرآن جزئیات احکام را بیان نمی کند. یعنی ارتکاز متشرعه نافی است .... . بحث اصلی این است. تفکر حصبنا کتاب الله ای، این تفکری هست که برای انحراف جامعه از آن فهم طبیعی شان ایجاد شده است. و الا خود مردم هم می دانستند که کتاب الله کافی نیست برای حلّ همه معضلات فقهی و خود آنها هم به یک معنا حصبنا کتاب الله ای نیستند. حصبنا کتاب الله برای نفی سنت است. و الا خودشان هم قیاس و هزار و یک جور اشکالات رأی و امثال اینها تمسک می کنند می خواهند سنت عمل نکنند حصبنا کتاب الله می گویند و الا راه را برای استنباطات شخصی غیر مستند نصّ خودشان، اجتهاد رأی به اصطلاح، و استنباطات نمی دانم قیاس و مصالح مرسله و آن چیزها با این تعبیرات راه را برایش باز کرده اند چون خودشان هم می دانند که هیچ وقت کتاب الله نمی تواند همه احکام عدیده ای که لازم هست در فقه بیان کند.

سؤال:

پاسخ: آن یک بحث های دیگر بود که مخالفت بالتباین اگر بگوییم چطوری این را، قبلا توضیحش گذشت که ما اگر هم این روایت را مخالفت و موافقت را به مخالفت با التباین حمل کنیم قابل توجیه هست. آن توجیهاتش نمی دانم به تأویل و نسخ و آن بیانات که قبلا گفتیم. خب بحث بعدی که حالا این بحث مقدمه بود برای یک بحث اساسی تر که بحث این بود که شهید صدر این احتمال را مطرح کرده اند که اصلا مراد از موافق کتاب، موافق با روح کتاب و مراد از مخالف کتاب مخالف با روح کتاب باشد. این بحث را مطرح کرده اند و من عرض کردم که اینجا دو بحث قاطی شده است. یک بحث این است که موافقت خودش موضوعیت ندارد. موافقت باید به معنای عدم المخالف باشد. استدلالاتی که شهید صدر می کنند اکثرا برای اثبات این معنا است. استدلالاتی که شهید صدر در کتاب مباحث الاصول جلد 2 بحث حجیت خبر واحد از ایشان نقل شده است، غالب استدلالاتشان این معنا را اثبات می کند که موافقت خصوصیت ندارد و باید به معنای عدم المخالفه باشد. اما اثبات اینکه حتما موافقت، موافقت با روح کتاب است یا موافقت با یک آیه مشخص است به آنها ربطی ندارد. اکثر استدلالات این است حالا این را توضیحش را انشاء الله در کلاس راهنما میدهیم شنبه انشاء الله بحث را جمع می کنیم و دنبال می کنیم. بحث موافقت با روح کتاب از بحث هایی هست که حالا وقت گذشته است من فقط اشاره اجمالی کنم، تحت تأثیر شرایط زمان و یک سری بحث های اجتماعی که در دوره خودش ایجاد شده است احتمالش بروز کرده است و بیش از همه این حرف ها در کلمات غیر علما وارد شده است. کلمات روشن فکر های آن دوره از آنجاها سرایت کرده است و در کلمات شهید صدر و اینها هم به صورت احتمال بسیار احتمال به صورت مندمج و درهم و برهم و عرض کردم ماحصلی از فرمایش مرحوم صدر استفاده نمی شود استدلالات به هم ریخته است و البته بنا بر گفته اقای حائری، آقای صدر فقط روی آنهایی که احتمال ذکر شده است باید هم همین جور باشد چون اثری از این در فقه آقای صدر دیده نمی شود. اصلا فقه ایشان این سبکی نیست که نمی دانم موافقت با روح کتاب، کتاب را ملاک قرار دهد که موافق هست یا نیست در فقه آقای صدر این چیزها دیده نمی شود این است که بحثش را انشاء الله شنبه دنبال می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد